



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و چهل و نهم





خانم لیلا



خلاصه غزل ۲۶۰ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۹۲ گنج حضور

چرخِ فلک با همه کار و کیا
گردِ خدا گردد چون آسیا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

-کار و کیا: کار و بزرگی و اهمیت آن کار، قدرت و سلطنت، توانایی و فرمانروایی

چرخِ فلک یعنی کائنات و هرچه که در آن هست، با این همه کار مهم و با عظمت، مانند آسیا گردِ عقل کل یا خدا می گردند.

نکته ۱:

خواندن غزل در ابتدای هر برنامه حال همه ما را خوب می کند و ما را به اوج می برد و بعد مثنوی که به زبان خرد نوشته شده، به ما شناسایی می دهد که با چه چیزی همانیده هستیم و چه عیب و نقصی داریم و چون هشیاری مان بالاست، می توانیم آن عیب را ببینیم و برطرف کنیم.

نکته ۲:

تا زمانی که موضوع بیت باز نشده نباید به بیت بعدی برویم، زیرا ذهنمان به معنی سطحی می پردازد و عجله دارد بیت بعدی را بخواند تا بالاخره غزل را تمام کند. این کار عقل من ذهنی است و به نتیجه نمی رسد، آن وقت فکر می کنیم درس مولانا کار نمی کند.

نکته ۳:

مثال کار مهم و دقیق کائنات، خورشید است که گرمای آن به اندازه متعادل به ما می‌رسد. اگر کمی بیشتر برسد، می‌سوزیم و اگر کمتر برسد، منجمد می‌شویم.

نکته ۴:

اشاره مولانا به آسیا برای این است که چرخ آسیا هرگز منظور گردش‌های خود را نمی‌داند و نمی‌داند برای چه می‌چرخد. ما هم باید به همین صورت دور خدا بگردیم و دنبال دلیل نباشیم.

نکته ۵:

علت این که ما مثل آسیا دور خدا نمی گردیم این است که در من ذهنی منظورهاى مادی داریم و اگر آن منظورها در ذهنمان برآورده نشود مقاومت می کنیم و این مقاومت سبب می شود دور اجسام یا چیزهایی که ذهنمان نشان می دهد و با آنها همانیده ایم بگردیم، نه دور خدا.

گَرْدِ چُنین کعبه کُن ای جان، طواف
گَرْدِ چُنین مایده گرد ای گدا
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

—مایده: مائده، خوان، سفره

ای جان، ای انسان که اصلت هشیاری اَلست است، دور این کعبه که دلِ واقعی یا همان فضای بازشده یا
عدم است، طواف کن. ای کسی که گدای سفرهٔ دنیایی هستی، دور سفرهٔ خداوند و غذاهای آسمانی‌اش
بگرد.

نکته ۱:

آن چیزی که تا حالا دورش می‌گشتیم کعبه و خانه خدا نبوده‌است؛ کعبه همانیدگی‌هایی مثل همسر، پول، مقام و علمان بوده‌است.

نکته ۲:

مولانا می‌گوید مادامی که دور سفره همانیدگی‌ها و چیزهای این‌جهانی بگردیم و از آن غذا بگیریم، گدا هستیم.

نکته ۳:

مأئده یا سفره الهی که با فضاگشایی نصیبمان می شود، غذای آن جهانی مثل شادی اصیل، عشق، لطافت، عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت به ما می دهد.

نکته ۴:

من ذهنی مان ادعا می کند که بلد است ما را دور خدا بگرداند و می خواهد ما به او این اجازه را بدهیم، ولی باید با فضاگشایی به او بگوییم که تو بلد نیستی و ما نمی خواهیم تو اصلاً وجود داشته باشی.

بر مَثَلِ گوی، به میدانش گرد
چون که شدی سرخوشِ بی دست و پا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

مانند گوی که بدون دست و پا است دور میدان خدا که فضای گشوده شده است بگرد و با من ذهنیات
تصمیم نگیر گرد خدا بگردی، زیرا اکنون سرِ تو خوش شده، شاد هستی و دست و پای من ذهنی نداری.

نکته ۱:

اکثر مردم مولانا را می‌خوانند و با من‌ذهنی‌شان تفسیر می‌کنند و می‌گویند فهمیدیم، اما در کار روی خود به جایی نمی‌رسند. برای این‌که به‌اندازهٔ کافی نمی‌خوانند و با عجله در معنی‌اش آن کاری که باید بکنند را متوجه نمی‌شوند.

نکته ۲:

همان‌طور که گوی را با چوگان می‌زنند، خداوند در فضای گشوده‌شده با چوگانش ما را به‌صورت گوی می‌زند.

نکته ۳:

قرین و تمرکز روی دیگران، دوتا از خطرناک‌ترین سلاح‌های من‌ذهنی هستند. سایر تله‌های من‌ذهنی مانند پندار کمال و ناموس راحت‌تر کشف می‌شوند، اما این دو نه. مَحال است من‌ذهنی ما را در این دو دام به تله نیندازد، آن‌هم روزی چندبار!

نکته ۴:

من‌ذهنی مانند کشتی‌گیری است که اولین فن او قرین‌هایی مثل اخبار بد رسانه‌هاست و با آن ما را زمین می‌زند. ما هم باید در این کشتی پرهیز داشته و حواسمان به این حریف باشد و بدانیم بالاخره یکی از دو فن را روی ما اجرا خواهد کرد.

اسب و رُخت راست بر این شه طواف
گرچه بر این نطع روی جا به جا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

-نطع: سفره و فرش چرمین، در این جا منظور صفحه شطرنج است.

اسب و رخ تو به عنوان من ذهنی در صفحه شطرنج زندگی، از این مکان به آن مکان جابه جا می شود، یعنی با سبب سازی در ذهن از این مکان به آن مکان می روی و وضعیت ها را عوض می کنی. اگرچه به عنوان من ذهنی فکر می کنی لازم نیست دور شاه یا خدا بگردی، اما درواقع دور او می گردی.

نکته ۱:

هر کسی شطرنج بازی می کند حواسش هست که نباید به شاهش آسیب بخورد، چون دارد برحسب شاه بازی می کند. اگر در زندگی نتیجه نمی گیریم مثلاً نمی توانیم رابطه خوبی با اطرافیانمان به وجود آوریم، برای آن است که اسب و رخمان را در این صفحه شطرنج حول من ذهنی می گردانیم نه حول شاه.

نکته ۲:

وقتی هشیارانه دور خدا نگردیم و فکر کنیم فقط دور خودمان می گردیم، دچار «رَیْبُ الْمَنُونِ» خواهیم شد.

خاتمِ شاهیّت در انگشت کرد
تا که شوی حاکم و فرمانروا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

خداوند انگشتِ پادشاهیِ تو را به انگشتت کرده تا حاکم و فرمانروای تمام چیزهایی بشوی که ذهنت
نشان می‌دهد. هر چیزی که در جهان است تو از آن بالاتر هستی. کافی است فضا را باز کنی و خدا را به
مرکزت بیاوری.

نکته:

مولانا با این بیت به کسانی جواب می‌دهد که می‌گویند ما عادت به گیر کردن در ذهن و همانیدگی داریم و
دردهایی مثل رنجش و کینه در دلمان است، پس نمی‌توانیم دور خدا بگردیم.

(قرآن کریم، سورۃ بقره (۲)، آیه ۳۰)

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.»

«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم، [فرشتگان] گفتند: آیا کسی را می‌آفرینی که در آن جا فساد کند و خون‌ها بریزد؟ و حال آن که ما به ستایش تو [تو را] تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم. گفت: من آن دانم که شما نمی‌دانید.»

هر که به گردِ دل آرد طواف
جانِ جهانی شود و دلربا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

هر کس من‌ذهنی دارد، اگر فضا را باز کند و به گردِ دل یا فضای گشوده‌شده و گردِ خدا بچرخد، از جنس زندگی و جانِ جهان می‌شود که همهٔ جهان را زنده نگه داشته‌است و دلربا می‌گردد، یعنی هم دل‌ها را جذب می‌کند و هم خودش جذب دل‌های بیدار می‌شود.

نکته:

من‌ذهنی زشت است نه دلربا، بنابراین دل‌ها را دفع می‌کند و زشتی می‌آفریند.

همره پروانه شود دل شده
گردد بر گرد سر شمع‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

وقتی انسان از جنس عشق شده و با خدا یکی می‌گردد، شبیه پروانه می‌شود که عاشق شده و دلش
رفته‌است و همان‌طور که پروانه دور شمع‌ها می‌چرخد، انسان هم پر و بال من‌ذهنی را می‌سوزاند و تبدیل
به عشق می‌شود و گرد سر شمع‌هایی مثل مولانا، حافظ و فردوسی می‌گردد.

نکته ۱:

اگر دورِ شمع‌های عشق مانند مولانا می‌گردیم، حتماً جانِ جهان شده‌ایم و دلربا هستیم یعنی دل‌مان انسان‌ها را جذب می‌کند.

نکته ۲:

زن و شوهر می‌توانند دورِ شمعِ روشنِ خودشان که شمعِ خداست بگردند، آن موقع عشق به وجود می‌آید.

ز آن که تنش خاکی و دل آتشی ست
میل سوی جنس بود جنس را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

برای این که تن و من ذهنی چنین انسانی خاکی است، اما مرکزش آتشی است و چون مرکزش از جنس
عشق و خداست، پس بنابر قانون جذب جنس به سوی جنس می رود.

نکته:

اگرچه هنوز من ذهنی داریم که خاکی است، ولی دلمان از جنس فضای باز شده و عشق است و فضای
باز شده در مرکزمان، جنس ما را تعیین می کند که از جنس مولانا است، پس چون جنس سوی جنس
می رود، ما عشق خواندن اشعار مولانا و عمل کردن به آن را داریم.

گرد فلک گردد هر اختری
ز آن که بُود جنسِ صفا باصفا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

هر ستاره‌ای دور فلکی می‌گردد. انسانی هم که مرکزش روشن و از جنس اختر شده، گرد فضای
گشوده‌شده می‌گردد و مانند خورشید نور می‌پراکند. جنس صفا که مرکز چنین انسانی است، همیشه
باصفاست.

گِردِ فنا گردد جانِ فقیر
بر مَثَلِ آهن و آهن ربا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

جانِ فقیرِ انسانی که مرکزش عدم و فضای درونش باز شده و هیچ همانیدگی‌ای ندارد و هیچ چیز ذهنی به مرکزش نمی‌آید، مانند آهن که دور آهن ربا می‌گردد، گرد فنا و نیستی می‌گردد.

نکته ۱:

ابتدا که شروع می‌کنیم به ضعیف کردن من ذهنی، گردِ فنا می‌گردیم. وقتی جانمان در این لحظه فقیر می‌شود، مدام می‌خواهد فقیرتر بشود، یعنی حتی اگر میلیاردها دلار پول داریم می‌پذیریم هیچ چیزی نداریم چون با هیچ چیز همانیده نیستیم.

نکته ۲:

مولانا می گوید باید جانتان فقیر باشد. پس اگر جانمان چیزی داشته باشد، در این صورت در سبب سازی ذهن هستیم و گرد همانیدگی می گردیم نه گرد فنا.

نکته ۳:

اگر جان غیر فقیر باشیم نمی توانیم رابطه برقرار کنیم. هر کاری کنیم نمی شود، برای این که عقل من ذهنی حول نابودی می چرخد و می خواهد خودش و همه چیزش را خراب کند.

زآن که وجود است فنا پیش او
شُسته نظر از حَوَل و از خطا
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

—حَوَل: لوچی و دوبین بودن

برای این که حس وجود در ذهن، پیش کسی که فضای درونش باز و مرکزش عدم شده، معادل فانی و بی ارزش بودن است و وجود ذهنی، ناموس، پندار کمال، زمان مجازی، مقاومت و قضاوت برایش معنی ندارد. در حقیقت او نظر و دیدش را از دوبینی و خطا دیدن شسته است.

نکته:

اگر مرکز ما از جنس جسم باشد حتماً خطا می بینیم و در دویی ذهن هستیم، یعنی یک من ذهنی و مجازی درست می کنیم و یک خدا خلق می کنیم که آن هم ذهنی و مجازی است و درواقع مخلوق خودمان را می پرستیم، نه خدای واقعی را.

مست همی کرد وضو از گُمیز
کز حَدَّثَم بازرهاں ربّنا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

-گُمیز: ادرار، سرگین
فرد مستی به کاسه‌ای ادرار می‌کرد و از آن وضو می‌گرفت و در حال وضو گرفتن دعا می‌کرد و می‌گفت:
«خدایا مرا از این کثافت نجات بده.»

نکته:

منظور مولانا در این بیت آن است که انسان من‌ذهنی درست کرده و در سبب‌سازی این لحظه، خودش را می‌شوید و از هشیاری جسمی وضو می‌گیرد، آن‌گاه به خداوند می‌گوید که مرا از حَدَّث یا هشیاری جسمی و دردهایم رها کن، درحالی که خودش را مرتب با همانیدگی‌ها و دردها آلوده می‌کند و امکان رهایی ندارد.

گفت: نَخُسْتین تو حَدَث را بدان
کژمژ و مقلوب نباید دعا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

-کژمژ: کج و ناراست
-مقلوب: وارونه و واژگون

خداوند به آن فرد می گوید: «اول تو حَدَث و آلودگی را بشناس و فرق بین آب آلوده ذهن و آبی را که از
طرف زندگی می آید بفهم و بدان که دعایت نباید مقلوب و ناراست باشد.»

نکته ۱:

نمی‌شود کسی را نفرین کنیم و در عین حال از خدا بخواهیم ما را سلامت بدارد. وقتی مرکز ما آلوده به نفرین است، اول این نفرین، خودمان را می‌گیرد. به همین ترتیب وقتی می‌گوییم خدایا ما را سلامت کن، مرکزمان هم باید سلامتی را بطلبد نه مرض را.

نکته ۲:

وضو را باید با آبی گرفت که در این لحظه از طرف زندگی می‌آید و مرکزمان را از همانیدگی می‌شوید. بدین ترتیب خدا در مرکزمان به جای همانیدگی می‌نشیند و می‌توانیم دعا کنیم یعنی از او بخواهیم.

نکته ۳:

همه ما با من ذهنی، قرین بد، تمرکز روی دیگران، انتقاد و شکایت، هر دردی را ایجاد می کنیم و می گوئیم خدایا جامعه ما را سلامت بدار! این دعا کژمژ و برعکس است و از مرکز منقبض ما میوه بد حاصل می شود.

نکته ۴:

از نظر عرفانی بدترین و ضعیف ترین راه ارتباط با دیگران زبان است. آن چه اهمیت دارد ارتعاش مرکز ما روی دیگران است.

زآن که کلید است، چو کز شد کلید
واشدنِ قفل نیابی عطا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

زیرا دعای تو ای انسان مانند کلید است و وقتی کلید ناراست و کز باشد، عطای خداوند را که باز شدن
قفل است دریافت نخواهی کرد و قفلِ من دهنیِ تو باز نخواهد شد.

خامش کردم، همگان برجهید
قامتِ چون سرو بتم زد صلا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

اکنون پس از خواندن این غزل، ذهنم را خاموش کردم و سروِ عالیِ بت من، خداوندی که او را می‌پرستم
و قد بی‌نهایت دارد و از جنس ابدیت است، همهٔ انسان‌ها را دعوت کرده به این که من‌ذهنی را دور بیندازند
و به او زنده شوند. پس ای انسان‌ها، فارغ از دین و مذهب و نژاد و مکان جغرافیایی، برجهید و به قد سرو
بی‌نهایت خداوند زنده شوید.

نکته ۱:

آیا من ذهنی صلاّی خدا را می شنود؟ خیر، اما کسی که فضای درون را گشوده، صدای خدا را می شنود که در این لحظه از او می خواهد بلند شود و دست و پا و دانش من ذهنی را رها کند.

نکته ۲:

مولانا در این غزل انتظار دارد همه ما ذهن را خاموش کنیم و از این قبر من ذهنی بلند شده و به بی نهایت و ابدیت خدا زنده شویم.

خسرو تبریز شَهْم شمسِ دین
 بستم لب را، تو بیا برگشا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۰

ای شاه من، ای پادشاه تمام کائنات و هرآنچه که هست و هر چیزی که نیست، و ای آفتابی که قرار است
 با فضاگشایی من از درونم طلوع کنی، من لب من ذهنی‌ام را بستم. شمسِ دینِ من تو هستی که از درون
 من می‌خواهی به سخن درآیی، پس بعد از این دیگر تو صحبت کن.

نکته:

در پایان این غزل ما باید به آن جا برسیم که دیگر به عنوان من ذهنی صحبت نکنیم و خداوند از طریق ما صحبت کند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: لیلا



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۹۲ گنج حضور، بخش اول

عقل جزوی گاه چیره، گه نگون
عقل کلی ایمن از ریب المَنون
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

-رَیبُ المَنون: حوادث ناگوار روزگار

عقل جزوی، عقل من ذهنی بعضی موقعها در امور خود موفق می شود و بعضی موقعها هم سرنگون می شود؛ اما مطمئناً نمی تواند جلوی رَیبُ المَنون یعنی حوادث بد را که برنده شک هستند بگیرد و فقط عقل کلی، عقلی که انسان با فضاگشایی از خداوند می گیرد می تواند او را از حوادث بد و ناگوار حفظ کند.

«بیت هندسی»

نکته ۱: هر کسی با عقل جزوی که درواقع عقل همانیدگی‌هاست پیش‌برود، اگر در کارهایی موفق هم بشود مثلاً خانواده تشکیل دهد یا پولش زیاد بشود، آخر سر می‌بیند که یک جایی پایش سر می‌خورد و همه چیز به هم می‌ریزد.

نکته ۲: جنگ، بحران، مسئله‌سازی، قحطی، حمله و زجر دادن یکدیگر همگی حوادث ناگوار هستند، درواقع مأموریت ما به عنوان من‌ذهنی این است که نگذاریم دیگران زندگی کنند و خودمان هم زندگی نکنیم.

نکته ۳: یکی از جنبه‌های قانون جبران این است که اگر کسی کاری را بلد نیست، نباید آن کار را به عهده بگیرد. عقلی که ما از طریق دیدن با همانیدگی‌ها درست می‌کنیم توانایی ادارهٔ ما را به صورت فردی و جمعی ندارد. درواقع اداره کردن ما کاری است که من ذهنی بلد نیست آن را انجام بدهد و درد و استرس و نگرانی به بار می‌آورد.

نکته ۴: ما جمعاً می‌خواهیم مسائلمان را حل کنیم. نمی‌خواهیم بحران و جنگ داشته باشیم و می‌خواهیم صلح باشد، ولی نمی‌توانیم، برای این که با عقل من ذهنی می‌خواهیم این کار را بکنیم.

پیشِ چوگان‌هایِ حکمِ کُن فکان
می‌دویم اندر مکان و لامکان
—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

—چوگان: چوب بلندی است که سرِ آن خمیده است و با آن گویِ مخصوصی را می‌زنند.

ما مثل گویی هستیم که در میدان حکمِ قضا و کُن فکان، بشو و می‌شودِ زندگی در مکان یعنی بیرون و جسممان، و در لامکان یعنی فضای گشوده‌شده می‌دویم و حرکت می‌کنیم. به عبارتی ما همیشه زیر نفوذِ قضای الهی هستیم.

«بیت هندسی»

نکته: وقتی شما فضا را باز می کنید درواقع خداوند برای شما قضاوت می کند و تصمیم می گیرد و خرد او به فکر و عملتان می ریزد. حتی فکر شما را هم او می کند، ولی این چیزها ممکن است برای بعضی ها بعید باشد، چون با ذهنشان می خواهند استدلال کنند.

روی زرد و پای سست و دل سبک
کو غذای و السماء ذات الحبک؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۵

انسان همانیده رویش زرد و مریض است، پایش سست است زیرا روی همانیدگی‌هایی پا می‌گذارد که دائماً فرو می‌ریزند و دلش نیز در حالت ترس قرار دارد؛ برای این انسان کجاست آن غذایی که با فضاگشایی از آن‌ور، از فضای یکتایی، می‌آید؟

(قرآن کریم، سورة ذاریات (۵۱)، آیه ۷)
«وَالسَّمَاءَ ذَاتَ الْحُبُكِ.»
«سوگند به آسمان که دارای راه‌هاست.»

توضیح آیه:
آسمان همین فضای گشوده‌شده است که دارای راه‌هایی است که از «قضا و کُنْ فکان» سرچشمه می‌گیرد
و راه‌حل از آن جا می‌آید.

آن غذای خاصگانِ دولت است
خوردنِ آن بی گلو و آلت است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۶

آن غذا، غذای من‌های ذهنی نیست، بلکه غذای نیک‌بختانی است که فضا را باز می‌کنند. خوردنِ آن غذا هم از طریق من‌ذهنی نیست، بلکه بی‌گلو و آلت یعنی بدون ابزار ذهنی است.

شد غذای آفتاب از نورِ عرش
مر حسود و دیو را از دودِ فرش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۷

غذای انسانِ زنده به بی‌نهایت خدا که آفتابِ زندگی از مرکزِش طلوع کرده از نورِ عرش است یعنی از آن طرف غذا می‌گیرد؛ اما غذای دیو و حسود و من‌ذهنی از دودِ همانیدگی‌ها و دردها است.

جان‌هایِ خَلقِ پیش از دست و پا
می‌پریدند از وفا اندر صفا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۵

انسان‌ها قبل از این‌که وارد این جهان بشوند و دست و پای من‌ذهنی دریاورند، از جنس زندگی و الست بودند و چون به خدا وفا داشتند و می‌دانستند از جنس او هستند، در صفا و نابی و هشیاری خالص ایزدی می‌پریدند.

چون به امرِ اِهْبَطُوا بندی شدند
حبسِ خشم و حرص و خرسندی شدند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۶

-اِهْبَطُوا: فرود آید، هبوط کنید.
-بندی: اسیر، به بند درآمده.

اما همین که همانیده شدند اتصالشان با زندگی قطع شد و با امر «اِهْبَطُوا» یا «فرود بیایید»، زندانی ذهن شده و در بندِ خشم، حرصِ زیاد کردن چیزهایی که در مرکزشان است و خرسندی از همانیدگی‌ها گرفتار شدند.

«بیت هندسی»

نکته ۱: وقتی شما حسود، نگران، خشمگین و عصبی می شوید، استرس دارید، حس گناه می کنید، انتظار و توقع از دیگران دارید، یا حواستان می رود به یکی دیگر، در این صورت شما به جدایی می افتید و از بهشت فضای گشوده شده بیرون می آید.

نکته ۲: تعارفات معمولی که ما در من ذهنی یاد گرفته ایم هیچ کدام تواضع و فروتنی نیست. من ذهنی نمی تواند فروتن باشد و وقتی در مقابل یک انسان دیگر فروتن است در حقیقت خودش و آن شخص را مسخره می کند. ما باید در مقابل خدا فروتنی و تواضع کنیم و دائماً من ذهنی مان به خاطر زندگی صفر باشد و حول او بگردیم.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۸)
«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»
«گفتیم: همه از بهشت فرودآید؛ پس اگر هدایتی از من به سوی شما رسید، آن‌ها که هدایت مرا پیروی کنند، نه بیمی دارند و نه اندوهی.»

توضیح آیه:
وقتی همانیده شدیم و به جدایی افتادیم در واقع از بهشت فرود آمدیم. بنابراین کسانی مثل مولانا و همچنین دین‌های مختلف به عنوان هدایت برای ما فرستاده شدند. آن‌ها که فضا را باز کنند و دوباره مرکزشان را عدم کنند، درواقع از هدایت خداوند پیروی می‌کنند. دراین صورت نه بیمی دارند و نه اندوهی. پس هر کسی که غصه و ترس دارد، اصلاً ایمان ندارد.

علّتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذودلّال
—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

—ذودلّال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای عشوه‌فروشِ حقه‌باز، مرضی بدتر از داشتن یک هویت بدلی که تصور می‌کند کامل است و همه‌چیز را
می‌داند، در جان تو وجود ندارد.

«بیت هندسی»

نکته: شما ممکن است بگویید من می توانم من ذهنی داشته باشم، تصور هم نکنم کامل هستم. این اصلاً امکان ندارد، زیرا پندار کمال در ذات من ذهنی است. هر کسی ولو این که در ظاهر به نقص ها اقرار می کند، ولی در باطن به عنوان من ذهنی خود را کامل می داند، برای همین وقتی می گوییم این صلاح توست، گوش نمی دهد و می گوید من می دانم.

کرده حقْ ناموس را صد من حدید
ای بسی بسته به بند ناپدید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

-حدید: آهن

خداوند ناموس و حیثیت بدلی من ذهنی را همچون صد من آهن سنگین کرده است، چه بسیارند
انسان‌هایی که با این بند ناپدید بسته شده‌اند.

«بیت هندسی»

نکته ۱: کسی که با حیثیت بدلی من ذهنی کار می کند قبول نمی کند که نمی داند و نمی تواند نقصش را بپذیرد. اگر بگویند نقص داری عصبانی و ناراحت می شود و اگر بگویند مولانا بخوان و گنج حضور گوش بده می گوید همه را می دانم.

نکته ۲: غیرت آن است که همیشه دور خدا بگردید و روی این کار غیرت داشته باشید، غیرت این نیست که چیزها به شما بر بخورد و عصبانی بشوید.

در تگِ جو هست سرگین ای فُتی
گرچه جو صافی نماید مر تو را
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

- فُتی: جوان، جوان مرد

زیرِ جوی به ظاهر آرام من ذهنی پر از درد است؛ گرچه که می گوید همه چیز را می دانم، حیثیت، آبرو و مقام
دارم و خیلی بزرگ هستم، اما همین که یک کسی حرکتی انجام دهد و به ناموسش بر بخورد، این دردها و
کثافات بالا می آیند.

«بیت هندسی»

نکته ۱: پندار کمال، ناموس و درد سه فنی هستند که من ذهنی اجرا می کند و از طریق آن ها ما را به عنوان امتداد خدا زمین می زند؛ ما هرچقدر هم که سواد داشته باشیم کامل نیستیم و من ذهنی می تواند ما را گول بزند. ولی اگر شما بتوانید دردهایی مثل رنجش، کینه، حسادت و ناموس و پندار کمال را کم کنید دیگر از طریق این سه فن زمین نمی خورید.

نکته ۲: شما سی روز خودتان را به لحاظ قرین و تمرکز روی خود، زیر نورافکن قرار دهید و به پندار کمال، درد و ناموس هم توجه کنید و ببینید قرین شما چه کسانی هستند و چه اثری روی شما می گذارند. آیا تمرکزتان روی دیگران است و از آن ها چیزی می خواهید؟ آیا دچار قبض می شوید؟ اگر قرار باشد منبسط شوید نباید از کسی چیزی بخواهید، نباید در دلتان چیزها و آدم ها باشند، باید حواستان به خودتان باشد و هر لحظه فضاگشایی کنید.

نکته ۳: امکان دارد ما منقبض بشویم و اصلاً نفهمیم که منقبض شده ایم، برای این که حواسمان به خودمان نیست، حواسمان به دیگران است.

حُکمِ حق گُسترد بهرِ ما بِساط
که بگویند از طریقِ انبساط
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

-بساط: هرچیز گستردنی مانند فرش و سفره

خداوند به ما حکم کرده که این لحظه فقط از طریق انبساط با من ارتباط ایجاد کنید، نه انقباض.

چون ملایک گوی: لَا عِلْمَ لَنَا
تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

«بیت هندسی»

مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست.» تا «جز آنچه به ما آموختی.» دستِ تو را بگیرد
مانند فرشتگان بگو: من به لحاظ ذهنی چیزی «نمی‌دانم»، حواست به خودت باشد و فضا را باز کن تا آن
علمی که خداوند با فضاگشایی در این لحظه به تو می‌دهد، دستت را بگیرد.

(قرآن کریم، سورۀ بقره (۲)، آیه ۳۲)
« قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. »

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

دَمِ او جان دَهَدَت رُو ز نَفَخْتُ بِپَذِيرِ
کارِ او کُنْ فیکون است نه موقوفِ علل
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

—نَفَخْتُ: دمیدم.

ای انسان، با فضاگشایی، دم ایزدی و داروی شفابخش خداوند به تو زندگی می‌دهد، وضعت را درست می‌کند و دردهایت را شفا می‌دهد. برو از آیه «نَفَخْتُ» یعنی «روح خود را در تو دمیدم» یاد بگیر. کار خداوند «قضا و کُنْ فکان» است. او می‌گوید بشو و می‌شود. این «بشو و می‌شود» و درست شدن کارها موقوف علل ذهنی و سبب‌سازی تو نیست.

«بیت هندسی»

نکته ۱: اگر به عنوان من ذهنی می گوئید من می دانم یعنی در سبب سازی هستید و باید از این سبب سازی بیرون بپرید؛ اگر من ذهنی شما با سبب سازی دور خدا می گردد پس در ذهن زندانی هستید و هیچ وقت با من ذهنی و فکر کردن با ذهن نمی توانید از ذهن خارج شوید.

نکته ۲: هیچ کس نمی گوید شما نمی توانید استدلال کنید، اما باید اشتباه خود را ببینید و بدانید استدلال ها براساس آن چیزهایی که یاد گرفته و در ذهن چیده اید انجام می شود، یعنی دچار سبب سازی و علت و معلول ذهنی می شوید، بنابراین باید یک جوری سبب سازی را قطع کنید و این کار با فضاگشایی و استفاده از عقل زندگی صورت می گیرد.

نکته ۳: شما نگوید من الآن دارم سبب‌سازی می‌کنم و این همان «قضا و کُنْ فَکَانَ» است، چون نیست. شما بدانید که فضاگشایی و تسلیم، نمی‌دانم، ناموس و پندار کمال نداشتن، دچار درد نشدن، این‌ها همه کمک می‌کنند تا از سبب‌سازی ذهن خارج شویم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com